

جهانی شدن و سر انجام نزاع گفتمانها (نقد و بررسی تحلیلی گفتمانی جهانی شدن)

تاریخ دریافت: 85/10/22 تاریخ تأیید:
دکتر غلامرضا بهروزلک*

این مقاله در صدد است با رویکردی تحلیلی- روشی به بررسی پدیده جهانی شدن پرداخته و یکی از رویکردهای جدید روش شناسی مطالعات سیاسی را، که خود مبتنی بر چرخش پسا مدرن در علوم انسانی غرب است، برای تحلیل جهانی شدن مورد نقد و بررسی قرار دهد. تحلیل گفتمانی جهانی شدن، به مثابه عرصه نزاع گفتمانها، هر چند قابلیت اجمالی برای توضیح شرایط جدید را دارد، اما به دلیل باور به نزاع بی پایان گفتمانی در عرصه اجتماعی، نمی تواند بین گفتمانهای حق و باطل تفکیک نموده و سرانجامی برای آن تصور نماید. در پایان این مقاله تلاش شده است با نقد رویکرد گفتمانی، سرانجام نزاع گفتمانی از منظر فلسفه تاریخ اسلامی مورد بررسی قرار گیرد.

واژه های کلیدی: جهانی شدن، روش شناسی، گفتمان، نزاع گفتمانی، حق و باطل.

مقدمه

جهانی شدن پدیده‌ای است که در چند دهه اخیر اذهان مردم جهان را به خود مشغول داشته است. ظهور تکنولوژیهای جدید ارتباطی و انقلاب در عرصه ارتباطات سبب شده است تا عرصه جهانی به مثابه دهکده‌ای کوچک جلوه نموده و مکان و زمان اهمیت پیشین خود را از دست دهند. جهانی شدن بدین سان عرصه جدیدی برای حیات بشری بوده و طبعاً شرایطی متفاوت از گذشته را پیش‌روی انسانها و جوامع بشری قرار داده است. چنین وضعیتی در عرصه‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی سیاسی و فکری قابل بررسی است.

غالباً جهانی شدن به دلیل ویژگی ادغام‌کنندگی آن فرایند گذر از تنوعات به وحدتها تلقی شده است. از چنین منظره‌ای جهانی شدن به دلیل خصلت همگون‌سازی خود موجب همگرایی و همسویی ملتها شده و تمایزات اهمیت خود را از دست می‌دهند. چنین تلقی را به دو شیوه می‌توان توضیح داد. نخست آنست که انسانها همگی به سوی فرهنگی واحد در حال گذر بوده و افزایش ارتباط بین انسانها سبب شده است تا همفکری و همسویی بیشتری بین آنها حاصل شود. نتیجه طبیعی چنین همفکری، جامعه‌ای همگون و واحد در عرصه جهانی است که در آن انسانها دارای ویژگیهای مشترکی هستند. چنین تصویری غالباً بدوی بوده و با تأمل بیشتر نابسندگی آن کاملاً آشکار می‌شود. حتی در فرض پیدایش یک جامعه جهانی واحد تفاوتها و تمایزها هرگز از بین نرفته و تجربه تاریخی جوامع انسانی نشان داده است که حتی در درون اجتماعات کوچکتر نیز تنوعات و تمایزها باقی مانده و گاه بسیار برجسته می‌شوند. اما شیوه دیگری نیز برای بیان همسویی و همگرایی بین انسانها در جامعه جهانی وجود دارد و آن نه تلقی صرفاً ماهوی پیدایش یک جامعه همگن در عرصه جهانی، بلکه پیدایش ویژگیهای برجسته

مشترک در عرصه جهانی در فرآیند سیطره یک فرهنگ بر فرهنگ‌های دیگر و تأثیر گذاری فرهنگ مسلط است. چنین تسلطی امری تصادفی و محتمل بوده و محصول رقابت و نزاع بین فرهنگ‌ها است. البته میزان کامیابی فرهنگ مسلط در همگون سازی در عرصه جهانی بستگی به توان و میزان سیطره آن داشته و چنین سیطره-ای در طول زمان قابل تغذیر، تبدیل و زوال است و بستگی تامی به میزان قدرت و توان فرهنگ‌ها و تمدن‌های رقیب دارد. به نظر می‌رسد چنین تصویری از وضعیت آینده بشری می‌تواند برخلاف تصور نخست، توضیح دهندگی بیشتری نسبت به وضعیت جدید بشری در عرصه جهانی شدن ارائه نماید.

یکی از الگوهای بررسی و مطالعه تحولات جدید در عرصه جهانی تحلیل گفتمانی آنهاست. گاه در متون علمی از تعبیری چون «گفتمان جهانی شدن» یا در مواردی از «جهانی شدن گفتمان» استفاده شده است که بیانگر تلاش برای تلقی و توضیح جهانی شدن بر اساس شیوه‌های تحلیل گفتمان است. تحلیلهای گفتمانی اکنون بیش از دو دهه است که بتدریج جای روش‌شناسی‌های دیگری همچون پوزیتویسم، ابطال‌گرایی و دیگر مکاتب روش‌شناختی را در عرصه علوم اجتماعی گرفته و آنها را تحت تأثیر قرار داده و خود به تعبیر نورمن فرکلاف در حال تبدیل شدن به پدیده‌ای جهانی است. البته رهیافتهای مختلفی در باب تحلیل گفتمان شکل گرفته است که به نظر می‌رسد در تحلیل کلان شرایط اجتماعی-فکری، چنانکه توضیح خواهیم داد، الگوی تحلیل گفتمانی لاکلا و موفه از تناسب بیشتری با بحث حاضر برخوردار هستند.

هر چند تحلیلهای گفتمانی هنوز فرا گیرندگی کافی بویژه در تحلیل پدیده‌هایی چون جهانی شدن نیافته‌اند، اما در ادبیات موجود در باب جهانی شدن مباحث پراکنده‌ای در باب تلقی و

توضیح گفتمانی در این باره شکل گرفته و در حال گسترش است. در چنین فضای در حال شکل-گیری ما دو گونه تحلیل گفتمانی را از جهانی شدن می‌توانیم شناسایی کنیم: گونه نخست تلقی جهانی شدن به مثابه گفتمانی واحد است که در حال گسترش و تحمیل سیطره خود می‌باشد؛ و دیگری تلقی جهانی شدن به مثابه شرایط نزاع گفتمانی است. این نوشتار در صدد است با ارائه گزارشی اجمالی از تحلیل گفتمان لاکلا و موفه به بررسی دو تلقی فوق از جهانی شدن پرداخته و مزایای تلقی جهانی شدن را به مثابه عرصه نزاع گفتمانها توضیح دهد.

1. تحلیل گفتمانی: چیستی و الگوی تحلیل

یورگنسن و فیلیپس سه قرائت و دیدگاه مختلف از نظریه‌های گفتمانی متأخر را در کتاب خود مورد بررسی قرار داده‌اند. این سه نظریه عبارتند از: تحلیل گفتمان لاکلا و موفه، تحلیل انتقادی گفتمان (CDA)، و روانشناسی گفتمانی. ویژگی مشترک سه نظریه فوق ابتناء آنها بر سازندگرای اجتماعیⁱ است. براساس چنین نگرشی که مبتنی بر نظریه پسا ساختارگرایی است فرایندهای اجتماعی سازنده معنا در جامعه هستند.¹ دیوید هوارث در مقاله‌ای در باب گفتمان سه مبنای کلی برای تحلیل گفتمانی مطرح کرده است: آموزه نافی فراروایتⁱⁱ از لیوتار؛ ضد مبنایⁱⁱⁱ ریچارد رورتی؛ و جوهر ستیزی^{iv} در نظریه شالوده شکنی ژاک دریدا.²

در بین نظریه‌های تحلیل گفتمان، الگوی تحلیلی لاکلا و موفه چارچوب تحلیلی مناسبی

- i. Social constructivism
- ii. meta-narratives
- iii. anti-foundationalism
- iv. Anti-essentialism

برای بررسی تحولات کلان یک جامعه در اختیار قرار می‌دهد. این نظریه به جای ارائه تبیین‌های علی تحولات اجتماعی- نظری در صدد فهم و توصیف معانی شکل گرفته در فرایند اجتماعی است. همچنین نظریه گفتمان دعاوی صدق و کذب را به حال تعلیق در می‌آورد. زیرا این نظریه خصیلتی ضد ذات‌گرایانه داشته و تمامی امور اجتماعی را محتمل می‌داند.³

نخستین قدم در به کارگیری تحلیل گفتمانی لا کلا و موفه، شناسایی فضای تخصم و غیریت سازی بین گفتمان‌های مختلف موجود در جامعه است. در هر جامعه‌ای معمولاً تعدادی از گفتمان‌ها وجود دارند که در وضعیت غیریت سازی و تخصم قرار دارند. در چنین شرایطی یکی از گفتمان‌ها خصیلتی هژمونیک یافته و گفتمان‌های دیگر را سرکوب نموده یا حداقل آنها را در حاشیه قرار می‌دهد. فرض گفتمان‌های مختلف مستلزم هویت یابی آنها از طریق فرایند غیریت سازی است. گفتمان‌ها امری مقطعی بوده و همواره در تغییر و تحول قرار می‌گیرند.

از نظر هوارث⁴ تضاد و تخصم اجتماعیⁱ از سه جهت برای نظریه گفتمان اهمیت دارد. اول آنکه خلق رابطه‌ای غیریت‌سازانه که همواره شامل تولید «دشمن» یا يك «دیگر» است، برای تأسیس مرزهای سیاسی اهمیتی به سزا دارد. دوم آنکه تشکیل روابط غیریت‌سازانه و تثبیت مرزهای سیاسی، در تثبیت مقطعی هویت تشکلهای گفتمانی و عاملان اجتماعی اهمیت دارد. سوم آنکه، آموزه تخصم و غیریت سازی مثال خوبی برای نشان دادن محتمل و مشروط بودنⁱⁱ هویت است. بنابراین، غیریت سازی‌ها جایی یافت می‌شوند که گفتمان‌ها با هم برخورد می‌کنند.

اما تخصیصات اجتماعی همواره تداوم ندارند و از طریق مداخله و غلبه هژمونیکⁱ موقتا محو می‌شوند. مداخله‌ی هژمونیک فراهم کننده مفصل‌بندی‌ای است که وضعیتی معین را به کمک زور بازسازی می‌کند.⁵

بحران و بی‌قراریⁱⁱ وضعیتی است که حاصل رشد خصومت و ظهور غیریت و تکثر در هنگام افول یک گفتمان عینیت یافته است. در فضای بی-قراری و بحران ناشی از افول یک گفتمان مسلط و عینیت یافته، غلبه و عینیت‌یابی گفتمانهای جدید مستلزم شرایطی است. برای این که یک اسطوره گفتمانی به افق تصوری جامعه و یا گفتمان مسلط تبدیل شود، شرایطی لازم است. پیروزی و غلبه یک گفتمان محصول قابلیت دسترسیⁱⁱⁱ آن است. یعنی در دسترس بودن در زمینه و موقعیتی که هیچ گفتمان دیگری خود را به عنوان جایگزین واقعی هژمونیک نشان نمی‌دهد.⁶ بنابراین در دسترس بودن می‌تواند زمینه پیروزی یک گفتمان خاص را فراهم کند و آن را به افق تصوری جامعه تبدیل نماید. پذیرش و تفوق یک گفتمان شرط دیگری نیز دارد و آن قابلیت اعتبار^{iv} است.

پس از استقرار یک گفتمان و در فرایند عینیت‌یابی و رسوب شدن یک گفتمان می‌توان ساختار درونی آن را مورد کاوش قرار داد. در تحلیل گفتمانی این امر با تمرکز بر دال مرکزی یک گفتمان، مفصل بندی و چگونگی هم-نشینی دالها و نشانه‌ها در آن توضیح داده می‌شود. هر گفتمانی شامل مجموعه‌ای از دالها یا نشانه‌ها^v است. در نظریه‌های گفتمان نشانه‌ها خصلتی شناور دارند. هر چند در زبان‌شناسی

- i. hegemonic intervention
- ii. Dislocation
- iii. Availability
- iv. credibility
- v. signifiers

سوسور رابطه دال و مدلول در یک ساختار زبانی و از یک منظر هم‌زمانی،ⁱ شکل ثابتی به خود می‌گرفت، اما در پس‌ساختارگرایی هیچ رابطه خاصی بین دال و مدلول از پیش پذیرفته نمی‌شود. دال‌های درون هر گفتمانی هیچگاه صد در صد تثبیت نمی‌شوند و امکان هرگونه تغیر و دگرگونی معنایی در آنها وجود دارد. به عنوان مثال، لاکلا⁷ نشانه‌ای مانند بدن را دال شناورⁱⁱ می‌نامد. «دال‌های شناور، نشانه‌هایی هستند که گفتمان‌های مختلف تلاش می‌کنند تا به آنها به شیوه خاص خودشان معنا ببخشند».⁸

دالها و نشانه‌های جذب شده در یک گفتمان یک مفصل بندیⁱⁱⁱ را تشکیل می‌دهند. مفهوم مفصل بندی نقش مهمی در نظریه‌ی گفتمان لاکلا و موفه دارد. عناصر متفاوتی که جدا از هم شاید بی‌مفهوم باشند وقتی در کنار هم در قالب یک گفتمان گرد می‌آیند، هویت نوینی را کسب می‌کنند. لاکلا و موفه برای ربط دادن و جوش دادن این عناصر به هم دیگر از مفهوم مفصل بندی استفاده می‌کنند. به عبارت دیگر، «مفصل بندی به گردآوری عناصر مختلف و ترکیب آنها در هویتی نو» مربوط می‌شود.⁹ آنها هر عملی را که منجر به برقراری رابطه‌ای بین عناصر شود، به نحوی که هویت این عناصر در نتیجه‌ی عمل مفصل‌بندی تعدیل و تعریف شود، مفصل‌بندی می‌نامند.

نکته اساسی و محوری در مفصل‌بندی یک گفتمان دال مرکزی است. هر گفتمانی ایده‌ها و مفاهیم خود را از طریق استخدام دال‌ها و نشانه‌هایی انجام می‌دهد. این نشانه‌ها حول یک نقطه مرکزی^{iv} به طور مقطعی تثبیت می‌شود. نقطه مرکزی، نشانه‌ی برجسته و ممتازی است که

-
- i. synchronic
 - ii. floating signifier
 - iii. articulation
 - iv. nodal point

نشانه‌های دیگر در سایه‌ی آن نظم پیدا می‌کنند و به هم مفصل‌بندی می‌شوند.¹⁰ آنها این مفهوم را از لاکان اقتباس می‌کنند. لاکان از دال برترⁱ صحبت می‌کند که در نظریه‌ی گفت‌مان می‌توان آن را معادل نقطه‌ی مرکزی دانست. ریچارد رورتی نیز از واژگان نهاییⁱⁱ برای این معنا استفاده می‌کند. از نظر رورتی واژگان نهایی واژگانی است که هنگامی که از کسانی خواسته می‌شود از امید، عقاید و آرزوهایشان تبیین‌هایی ارائه دهند، مجموعه‌ی ای از کلمات و عبارات را دارند که بدانها متوسل می‌شوند. اینها، همان واژگان نهایی هستند. ما داستان خودمان را بوسیله این واژگان نقل می‌کنیم. آنها بدین دلیل نهایی هستند که فراتر از آنها تکرار مکررات، جزمیت یا سکوت وجود دارد.¹¹

2. بررسی تقریرهای گفتمانی از جهانی شدن

حال چگونه می‌توان جهانی شدن را بر اساس تحلیل گفتمانی مورد مطالعه قرار داد؟ ادبیات موجود در این باب حاکی از اختلاف نظر جدی است. ابهام از آنجا ناشی می‌شود که برخی بدون بسط دیدگاه خود بر اساس تحلیل گفتمانی، از گفتمان جهانی شدن سخن گفته‌اند. در مواردی نیز که چنین الگویی بسط یافته است، اختلاف نظر جدی در ماهیت گفتمان جهانی شدن وجود دارد. نورمن فرکلاف، از نظریه پردازان تحلیل انتقادی گفتمان، ضمن اشاره به گفتمان جهانی شدن اظهار می‌دارد:

آنچه در عمل مطرح است یک گفتمان خاصی از جهانی شدن در میان گفتمانهای موجود است. این تنها [گونه] جهانی شدن نیست که به عنوان یک واقعیت لایتغیر زندگی مطرح شده است، [بلکه]

i. master signifier / point de caption

ii. final vocabulary

فرایندی از جهانی شدن به شیوه نئولیبرالی بر مبنای سیاستهای نهادها و سازمانهایی چون گات، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول اعمال شده است:¹²

رولند رابرتسون و حبیب خندکر نیز از گفتمانهای مختلف و متکثر جهانی شدن سخن گفته اند. آنها گفتمانهای جهانی شدن را از چهار منظر کلی مورد بررسی قرار داده اند: 1. زمینه های منطقه ای یا تمدنی؛ 2. رشته های دانشگاهی؛ 3. منازعات ایدئولوژیک؛ 4. حوزه گفتمانهای جنسیت مدار مربوط به جهانی شدن.¹³ در برابر چنین تلقی متکثر از گفتمانهای جهانی شدن در برخی از تعبیر از گفتمان واحد جهانی شدن سخن رفته است. محمدرضا تاجیک اظهار می دارد:

از منظر دیگر، می توان گفت که جهانی شدن فراگفتمان و یا فرا - روایت عصر ماست. همچون هر گفتمان دیگری، فراگفتمان جهانی شدن نیز ترکیبی است از قدرت، مقاومت، معرفت، متن، حاشیه، خودی، دگر، درون، برون، گزاره های جدی، بازیهای زبانی، زبانهای بازی، واقعیت، وانموده، اسطوره و ...¹⁴ تعبیر فراگفتمان در تحلیلهای گفتمانی کاربرد ندارد. چرخش از نگرشهای مدرن به پسامدرن نافی هر گونه روایت کلان است. از این رو تعبیر گفتمان و فراروایت در تناقض با هم قرار گرفته و حاکی از دو ادبیات متناقض هستند.

در ادبیات موجود هنگامی که از گفتمان واحد جهانی شدن سخن رفته است، در باب محتوای آن نیز اختلافاتی وجود دارد. برخی همانند گیدنز¹⁵ گفتمان جهانی شدن را با مدرنیسم پیوند می دهند. از این منظر گفتمان جهانی شدن با لیبرالیسم پیوند داده می شود.¹⁶ اما برخی نیز گفتمان جهانی شدن را گفتمانی

پسامدرن دانسته‌اند. تاجیک از پیوند جهانی شدن و پسامدرنیسم سخن گفته و خصیلت‌های شالوده شکنانه آن را بر شمرده است. از نظر وی:

جهانی شدن از یک سو بر فرآیندهای دیالکتیکی پیچیده و متنوعی دلالت دارد که توسط یک رشته از سبب‌های متمایل و در عین حال متقاطع به پیش می‌روند، و از جانب دیگر در برگیرنده طیف وسیعی از دگرگونی‌های همه جانبه‌ای است که از مرزهای سیاست، اقتصاد و تکنولوژی فرا تر رفته، قلمرو فرهنگ و علوم و حتی سبک زندگی و خلیقیات انسانها را نیز تحت تأثیر قرار داده است.¹⁷

او در عبارتی دیگر امکان تولد پدیده جهانی شدن به مثابه یک جامعه و جغرافیای انسانی مشترک را، به گونه‌ای که در نگرش مدرن به جهانی شدن مطرح است، نفی کرده است:

به تعبیر فوکو نمی‌توان رابطه هیچ دو گفتمانی را خارج از روابط قدرت تعریف کرد. قدرت نیز خنثی و اخلاقی عمل نمی‌کند. لذا ترسیم یک جغرافیای انسانی مشترک میان گفتمانها و تولد پدیده «جهانی شدن» در بستر این جغرافیای انسانی مشترک، وهمی بیش نیست.¹⁸

کیت نش در کتاب «جامعه‌شناسی سیاسی معاصر» خود، بحث جهانی شدن را از منظر جامعه‌شناسانه و مبتنی بر چرخش پسامدرن به بحث می‌گذارد. تحلیل کیت نش از ماهیت جهانی شدن و آثار آن بر نظریه پردازی در حوزه جامعه‌شناسی تمایل به تحلیل گفتمانی دارد. او می‌گوید:

هر چند تعداد اندکی از نظریه پردازان جهانی شدن آشکارا اندیشه‌های شان را پسا ساختارگرا یا پسامدرن می‌نامند، لیکن همانگونه که دیدیم جهانی شدن با پسامدرنیته پیوند خورده و در رشته جامعه‌شناسی در چارچوب چرخش پسامدرن

تئوریزه گردیده است. به همین ترتیب فرهنگ جهانی اغلب فرهنگی پسامدرن تلقی شده است که سریعاً در حال تغییر، پاره پاره و گسسته، متکثر، مختلط و تلفیقی است.¹⁹

نش در تبیین ماهیت جهانی شدن و توضیح فرهنگ غربی تمایل بیشتری به رویکرد پسامدرن در بررسی جهانی شدن دارد. وی معتقد است جهانی شدن نسبت فرهنگ غرب را موجب گردید که دیگر بر اساس آن نمی‌توان به سادگی از جهانشمولی همه جایی و در همه زمانی ارزشهای غربی صحبت کرد، بلکه خود فرهنگ غربی با تکثر و تنوع روبرو است و ویژه‌گی هر زمان/ همه جایی آن به هم اکنون/ اینجا تغییر یافته است. در حقیقت به گونه موجه می‌توان استدلال کرد که هرگز یک غرب همگون وجود نداشته و یک چنین ایده‌ای تنها می‌توانسته از طریق مواجهه با اغیار که بطور بنیادی متفاوت تلقی شده‌اند، ساخته شود.²⁰

سید عبدالعلی قوام نیز گفتمان جهانی شدن را گذر به پسامدرنیسم دانسته است. از نظر وی:

مهم‌ترین خصلت جهانی شدن شکل‌بندی قوا و گفتمانی آن است. این قوا عد متکثر و ناپیدا هستند و در سطوح پنهان مدرنیته قابلیت نمود یافته‌اند. از این منظر همانند مدرنیته که به تعبیر فوکو در بطن گفتمان کلاسیک پرورده و سپس از درون آن بیرون خزیده است، جهانی شدن نیز بر اثر بحران در مولفه‌های موجود در مدرنیته و در پایان فرآیند تک‌خطی آن پدیدار گشته است... از این رو جهانی شدن را می‌توان با گفتمان مدرنیته مقایسه کرد با این تفاوت که مدرنیته در اروپا اتفاق افتاد و با خلق اسطوره ما و دیگری خود را تعریف کرد، اما بر عکس، جهانی شدن تحولی نوین در گستره‌ای

جهانی است که با تداخل و همپوشی ذهنیت و عینیت، متافیزیک غیریت ساز مدرنیته را در هم می‌شکند و با خلق گزاره‌های جدید کذب گزاره‌های دوران مدرن را برملا می‌سازد.²¹

3. گفتمان جهانی شدن یا جهانی شدن نزاع گفتمانها

از منظر تحلیل گفتمانی جهانی شدن را می‌توان به دو شیوه متفاوت مورد بررسی قرار داد: نخست تلقی آن به مثابه «گفتمان واحد جهانی شدن» است که نمونه چنین تلقی‌هایی را مرور کردیم. طبق این دیدگاهها گفتمان جهانی شدن یا خصلتی مدرن دارد یا خصلتی پسامدرن. اما وجه مشترک چنین تحلیل‌هایی آن است که برای جهانی شدن کلیتی واحد و منسجم در نظر گرفته می‌شود که دارای مفصل بندی و دقایق خاص گفتمانی است. اما در مقابل چنین تلقی، جهانی شدن را از منظر تحلیل گفتمان لاکلا و موفه به شیوه دیگری نیز می‌توان در نظر گرفت که از لحاظ تحلیلی انعطاف بیشتر و در نتیجه از قدرت توضیح دهندگی بیشتری برخوردار است. چنین شیوه‌ای را می‌توان تلقی «جهانی شدن به مثابه عرصه نزاع گفتمانها» نامید.

الف) تلقی جهانی شدن به مثابه یک گفتمان واحد
 فارغ از ماهیت جهانی شدن، تلقی آن به مثابه گفتمانی واحد دارای مزایا و نارسایی‌هایی است. در ذیل به اجمال آنها را بررسی می‌کنیم.

1- الف) مزایای تلقی جهانی شدن به مثابه گفتمان واحد:

1. امکان ترسیم دقیق مفصل بندی و دقایق گفتمانی جهانی شدن. از این منظر در صورتی که جهانی شدن را یک گفتمان واحد در نظر بگیریم، در قدم بعدی می‌توانیم مفصل بندی، دقایق گفتمانی و دال برتر جهانی شدن را طبق الگوی لاکلا و موفه شناسایی نماییم. این امر موجب تعریف دقیق چیدستی و ماهیت جهانی شدن خواهد شد. در اینجا برخلاف نگرشهای گوناگون و

متمایز به جهانی شدن ما با پدیده‌ای روشن و شفاف مواجه خواهیم شد که بیانگر فضای اسطوره‌ای و نیز وضعیت کلی زندگی انسانی در آن خواهد بود.

به نظر می‌رسد چنین استدلالی را نمی‌توان مویدی برای اتخاذ جهانی شدن به مثابه یک گفتمان واحد پذیرفت. در شرایط امروز، جهانی شدن در عمل نشانه شناوری است که گفتمانهای موجود در صدد معنا بخشی به آن بوده و عملاً آن را طبق مفصل بندی گفتمانی خود بازسازی می‌کنند. نمونه چنین اقدامی در دیدگاههای مختلف به جهانی شدن کاملاً بارز است. هر کدام از گفتمانهای از پیش موجود در مواجهه با پدیده جهانی شدن آن را به شیوه خود معنا می‌کنند. از این رو جهانی شدن به جای آنکه بتواند خود گفتمان مستقلی باشد، در مفصل بندی گفتمانهای موجود به عنوان یک وقته یا دقیقه مفصل بندی مجدد شده و معنا می‌یابد.

2. امکان ترسیم فضای غیریت سازی و تخصیص بین گفتمان جهانی شدن و تعیین «غیر» برای آن. چنین ویژگی سبب می‌شود تا با فرض ویژگی خاصی برای جهانی شدن، «غیر» آن را نیز بتوانیم تعیین نماییم. با توجه به اصل تخصیص و غیریت سازی که به تبع مباحث دریدا در گفتمان لاکلا و موفه مطرح شده است، بدون غیر و بیرون سازنده امکان هویت یابی یک گفتمان وجود نخواهد داشت. در تعیین غیر برای گفتمان جهانی شدن نیز به تناسب نگرشهایی که به خود گفتمان جهانی شدن وجود دارد، اغیار مختلفی مطرح می‌شود.

مزیت امکان تعیین غیر نیز برای جهانی شدن روشن به نظر نمی‌رسد. در عمل این گفتمانهای موجود هستند که از طریق غیریت سازی و روابط تخصیص اجتماعی با مستمسک قرار دادن جهانی شدن به غیریت سازی می‌پردازند. به عنوان مصداق بارز چنین نکته‌ای می‌توان



به تلقی‌های لیبرال‌ها از جهانی شدن اشاره کرد. لیبرال‌ها عملاً با نفی توأمان نگرشهای مارکسیستی و نیز بنیادگرایی دینی و تلقی لیبرال دموکراسی به عنوان ماهیت و وضعیت جهانی شدن، «غیر» و «دگر» جهانی شدن را تعیین می‌کنند. چنین روابطی به عنوان مثال، عملاً محصول شرایط غیریت‌سازی پیشین بین نگرشهای سرمایه‌داری و سوسیالیسم بیش نیست و عملاً جهانی شدن به عنوان تعبیری جدید برای روابط تخصیص‌پیشین تبدیل شده است یا به تعبیر لاکلا سرپوشی بر روابط قدرت می‌گردد.

3. نفی هر گونه امر فراگفتمانی در نظریه لاکلا و موفه. برخلاف دیدگاه‌های فوکو و نیز تحلیلگران انتقادی گفتمان مثل فرکلاف که فضای غیرگفتمانی را می‌پذیرند، در نظریه لاکلا و موفه هیچ امری خارج از گفتمان وجود ندارد و همه چیز در درون یک گفتمان قابل توضیح است.²² با تلقی جهانی شدن به مثابه یک گفتمان ما عملاً طبق الگوی تحلیلی لاکلا و موفه پدیده جهانی شدن را امری خارج از گفتمان ندانسته و آن را توضیح می‌دهیم. به بیان دیگر جهانی شدن خود امری گفتمانی محسوب می‌شود. چنین نکته‌ای در صورتی بیشتر معنا می‌یابد که آن را با فرض تلقی جهانی شدن به مثابه عرصه نزاع گفتمانی مقایسه نماییم. در بادی امر چنین تصور می‌شود که در این صورت جهانی شدن امری خارج از گفتمان تلقی شده است.

اما باید گفت چنین امری نافی نظریه لاکلا و موفه نیست. در نظریه لاکلا و موفه اولویت با امر سیاسی است. شرایط اجتماعی قدرت و نیروهای اجتماعی وضعیت سیاسی را شکل می‌دهد. مفهوم امر سیاسی یا (political) حاکی از اهمیت رابطه قدرت در بین نیروهای اجتماعی است که با یکدیگر در حال نزاع هستند.²³ با توجه به مفهوم عدم قطعیت یا احتمال در نظریه‌های پسا ساختارگرایی، رابطه سیاسی تعیین‌کننده

معیارهای تصمیم‌گیری است.

از همین منظر است که دریدا سیاست را «تصمیم در شرایط فقدان تصمیم» تعریف می‌کند و لاکلا معتقد است که نتیجه مفهوم سیاست به عنوان تصمیمی که در حوزه عدم یقین اتخاذ می‌شود این است که مسائل سیاسی بر مسائل اجتماعی ارجحیت دارد. نه تنها روابط اجتماعی را در نهایت تصمیمهای سیاسی شکل می‌دهند، بلکه این تصمیمها بعضی از پیش داده‌های عقلانیت اجتماعی را به کار نمی‌گیرند و لذا سیاست شکل یک ساختارادیکال را به خود می‌گیرد.²⁴

با توجه به اولویت رابطه سیاسی در نظریه گفتمان، چگونگی شرایط و روابط نیروهای اجتماعی در امر سیاسی خود بخشی از امر سیاسی است. گاه تخاصم سیاسی در عرصه اجتماعی کوچک صورت می‌گیرد و گاه چنین عرصه نزاعی گسترده‌تر بوده و بعدی جهانی می‌یابد. از این جهت است که می‌توان وضعیت جهانی شدن را با حفظ اصول نظریه گفتمان لاکلا و موفه بخشی از شرایط نزاع دانست. لاکلا خود در نقد دیدگاههایی که با تمسک به جهانی شدن رابطه قدرت را نادیده گرفته و در نتیجه منکر سیاست اقتصادی چپ و راست گردیده و همه را به سوی یک جامعه جدید نئولیبرال فرا می‌خوانند، با ردّ چنین خصلتی برای جهانی شدن، آن را صرفاً سرپوشی برای روابط قدرت دانسته است.²⁵

2- الف) نابسندگی تلقی جهانی شدن به مثابه گفتمان واحد.

در صورت تلقی جهانی شدن به مثابه گفتمان واحد عملاً تلقی‌ها و دیدگاههای مختلف به جهانی شدن به حاشیه رانده شده و تنها دیدگاه برگزیده به جهانی شدن اولویت و محوریت می‌یابد. چنین تلقی به همراه خود به حذف نیروهای متکثری که در عرصه اجتماعی



جهانی حضور دارند و جهانی شدن را بر اساس دیدگاه‌های خود تفسیر می‌کنند، می‌انجامد. عملاً چنین نقشی را می‌توان در طول چند سده گذشته برای مدرنیته غربی شناسایی کرد. مدرنیته غربی با قرائت کلان خود با حذف دیگر نگرش‌های موجود، خود را تنها گزینه قابل قبول معرفی نمود. کیت نش با اشاره به جذبه دوگانه ادعای عام و جهان شمول مدرنیته غربی و در عین حال خاص بودن آن به عنوان یک شیوه فرهنگی خاص یک ملت و یک شیوه زندگی ارگانیکی واحد و یکپارچه انسان‌های غربی، بعد جهان شمول و عام آن را چنین توضیح می‌دهد:

. . . از یک طرف عام و جهان‌شمول تلقی می‌شد و تجسم ارزش‌هایی بود که هر کسی باید آنها را می‌پذیرفت؛ بهترین ماهیت بشری را نمایش می‌داد و عالی‌ترین ایدآلهای ممکن را در بر می‌گرفت. این نگرش انسان‌گرای لیبرال از فرهنگ را ماتیو آرنولد در قرن نوزدهم در جمله مشهورش بیان نمود: «آن بهترین فرهنگی است که تصور گردیده و شناخته شده است». به این ترتیب فرهنگ غرب راه روشنگری و خود تحقق بخشی شناخته شد.²⁶

مهمترین وجه ناپسندگی تلقی جهانی شدن به مثابه گفتمان واحد آن است که اگر ما جهانی شدن را تنها یک گفتمان واحد در نظر بگیریم، عملاً قرائت‌های مختلف را به جهانی شدن از دست خواهیم داد. بدون تردید منظرها و دیدگاه‌های بسیار متفاوت و گاه متعارضی در باب جهانی شدن وجود دارد. هر کدام از این دیدگاه‌ها ویژگی‌ها و خصوصیات متفاوتی را برای جهانی شدن مطرح می‌کنند. در این صورت اگر ما جهانی شدن را فارغ از گفتمان‌های متکثر موجود، تنها با یک نگرش خاص مد نظر قرار دهیم، جهانی شدن تنها صبغه واحدی یافته و محصور در یک نگرش خواهد بود. در حالی که در فرض عرصه نزاع گفتمانی برای آن، گفتمان‌های

مختلف سعی در توضیح و تبیین ویژگی‌های آن دارند.

همچنین در این نگرش از این نکته غفلت می‌شود که این گفتمان‌های موجود هستند که هر کدام سعی دارند به شیوه خاص خویش جهانی شدن را تفسیر و تبیین نمایند. نمونه بارز این امر را در تلاش گفتمان لیبرال دموکراسی در مورد تلقی جهانی شدن به مثابه پایان نزاع چپ و راست و یا در ایده پایان تاریخ فوکویاما بوضوح می‌بینیم. در واقع چنانکه از عبارت لا کلا نقل خواهیم کرد چنین نگرشی سرپوشی بر روابط قدرت در عرصه جهانی است و در صدد است یک گفتمان را ابدی و همیشگی تلقی نماید. بدیهی است که طبق نگرش گفتمانی، گفتمانها همواره در معرض تغییر و دگرگونی هستند. در صورتی که گفتمان جهانی شدن را تنها به شیوه خاصی تلقی نماییم، با توجه به احتمال دگرگونی در ایدئولوژی و نگرش مسلط عملاً باید از پایان و افول پدیده جهانی شدن مواجه خواهیم شد. در حالی که این امکان وجود دارد که زندگی انسانها در فضای جهانی شدن به شیوه‌ها و بر اساس گفتمانهای مختلفی تنظیم شود.

ب) جهانی شدن به مثابه عرصه نزاع گفتمانها

با توجه به اختلاف نظرهای جدی و گاه متناقض در باره جهانی شدن، به نظر می‌رسد تصویر جهانی شدن به مثابه وضعیت جدید منازعه گفتمانی دارای توان توضیح دهندگی بیشتری می‌باشد. به دلیل قرائتها و دیدگاههای مختلف در باره جهانی شدن و ادعاهای مختلف و متعارض در باب ویژگی‌های آن عملاً، چنانکه فرکلاف خود بدان تصریح نموده است، شاهد ظهور گفتمانهای مختلفی از جهانی شدن هستیم. در وضعیت جدید گفتمانهای مختلف در صدد معنا بخشیدن و شارژ دال جهانی شدن بوده و جهانی شدن را به شیوه خود معنا می‌کنند. از سوی

دیگر کسانی که جهانی شدن را گفتمان واحدی فرض کرده‌اند، در صدد نسبت دادن ویژگیها و شاخصه‌هایی برای جهانی هستند که عملاً به سمت غلبه بخشیدن به یکی از گفتمانهای پیشین، یا به تعبیر دقیق‌تر به تداوم سیطره آن، در وضعیت جدید سوق یافته‌اند. جهانی شدن از این حیث با گسترش تکنولوژیهای ارتباطی و فشردگی زمان و مکان، عملاً تماس گفتمانهای مختلف را با یکدیگر افزایش داده و در نتیجه زمینه نزاع از عرصه ملی یا محلی به عرصه‌ای جهانی تغییر یافته است.

جهانی شدن نزاع گفتمانها سبب شده است که گفتمان یا گفتمانهای مسلط در صدد معنا بخشی به جهانی شدن و تقریر آن بر حسب مفصل بندی خود باشند. دیوید هلد و آنتونی مک‌گرو دیدگاههای مختلف را در باب جهانی شدن در دو گروه موافقین و مخالفین گردآوری نموده‌اند. شولت نیز شش دیدگاه عمده را در باب ماهیت جهانی شدن بررسی نموده است²⁷ رابرتسون و خندکر نیز گفتمانهای مختلف را در چهار گروه طبقه بندی کرده‌اند.

از این حیث در عصر جهانی شدن جامعه جهانی را به مثابه عرصه ملی می‌توان فرض کرد که در درون آن دیدگاهها و گفتمانهای مختلفی در حال نزاع با یکدیگر می‌باشند. تفوق و برتری یک گفتمان در درون چنین جامعه‌ای موجب تغییر مرزها و عرصه نزاع گفتمانها نمی‌گردد. البته محدودیت مرزهای ملی سبب می‌شود به دلیل ویژگیهای خاص فرهنگی و اجتماعی در چنین جامعه‌ای عملاً گفتمانهای محدودتری حضور داشته و در شرایط غیریت سازی و رقابت با یکدیگر قرار گیرند.

دیدگاه لاکلا و موفه به جهانی شدن، در مقدمه‌ای که بر چاپ دوم کتاب "هژمونی و استراتژی سوسیالیستی" مطرح کرده‌اند، با تلقی جهانی شدن به عنوان وضعیت جدید نزاع

شده از طریق مقوله هژمونی که در این کتاب بسط یافته است، می‌تواند ما را به فهم این نکته قادر سازد که وضعیت فعلی، فرا تر از تنها نظم اجتماعی ممکن و طبیعی بودن، تجلی پیکربندی خاص روابط قدرت می‌باشد. این وضعیت محصول تحرکات نیروهای خاص سیاسی است که قادر به ایجاد تغییرات ژرف در روابط میان شرکتهای سرمایه‌داری و دولت ملتها هستند. چنین سیطره‌ای چالش‌پذیر است. جریان چپ می‌بایست، به جای تلاش صرف برای برخورد مهرآمیزتر با آن، سعی نماید بدیل معتبری برای نظام نئولیبرال ارائه کند. البته این امر مستلزم طرح مرزهای جدید و اذعان بدین امر است که سیاست رادیکال نمی‌تواند بدون تعریف تخاصم وجود داشته باشد. بدین معنا که این امر مستلزم پذیرش حذف ناپذیری روابط تخاصم و غیریت‌سازی است.²⁸

چنانکه از عبارت طولانی اما روشنگر لاکلا و موفه برمی‌آید، جهانی شدن یک وضعیت محتمل، زوال‌پذیر و در واقع جدید برای روابط تخاصم و غیریت‌سازی بین نیروهای آمده و اصلی سیاسی در عرصه جهانی است. در نتیجه ادعاهایی چون فراگیری عرصه جهانی سازی و حذف تخاصمها و غیریت‌سازی‌ها و در نهایت تلقی جهانی شدن به مثابه یک گفتمان واحد تثبیت شده، طبق منطق تحلیل گفتمان لاکلا و موفه صرفاً سفسطه‌هایی است که از سوی طرفداران نئولیبرالیسم برای سرپوش گذاشتن بر احتمالی و مقطعی بودن غلبه لیبرال دموکراسی در عرصه جهانی است.

تلقی جهانی شدن به مثابه عرصه نزاع گفتمانها می‌تواند با استدلالهای دیگری نیز تقویت شود. مارک راپرت¹ ضمن بررسی

i. Mark Rupert.

ایدئولوژیهای مختلفی که هر کدام سعی می-کنند، جهانی شدن را تفسیر نمایند، اظهار می-دارد:

برای من جهانی شدن فرآیند صورتبندی مجدد روابط میان مجموعه های محلی و اقتصاد جهانی است. من جهانی شدن را دیالیکتیک جهانی- محلی می دانم که کاملاً تثبیت نگردیده و در درون آن مقاومت های اجتماعی همچنان وجود دارد همچنان وجود دارد.²⁹

او در جای دیگر با وضوح بیشتر تلقی خود از جهانی شدن را بیان می کند و اظهار می دارد:

. . . هدف من این است که گریز ناپذیر بودن جهانی شدن لیبرال را به مناظره بکشم و از جانب دیگر عدم قطعیت و ضرورت تاریخی آنرا نشان دهم؛ امری که در درون جامعه آمریکا از سوی جهان وطن گرایان و چپ متمایل به دمکراسی دنبال می شود. . . . من به جهانی شدن بعنوان محصول تاریخی موقعیت کارگزاران اجتماعی نظر دارم که مقاومت بر سر الترناتیوهای ممکن جهان در آن جریان دارد.³⁰

یان کلارک نیز بر اساس یک تعریف از جهانی شدن، آنرا فرایندی می داند که بموجب آن، قدرت در تأسیسات جامعه جهانی قرار گرفته و بیشتر از طریق شبکه های جهانی عرضه می شود تا از طریق دولت های مبتنی بر سرزمینی (کلارک، 1997: 35). کلارک با استناد به نظریه پردازان علوم اجتماعی، تحول نظری و رفتاری ناشی از جهانی شدن را مطرح می کند. از نظر رفتاری جهانی شدن چرخش مهم در شکل فضایی فعالیت و سازماندهی اجتماعی انسانی است (کلارک، 1997: 8) و از این رو گفته می شود که یک نظام اجتماعی جهانی در حال ظهور است که در آن دیگر هیچ مرزی بین داخلی و خارجی وجود ندارد (لیدی، 1998: 97).

در تلقی باری اکسفورد و با الهام از والرشترین بازنمایی نظام جهانی کنونی صرفاً از طریق نشان دادن جهان‌گرایی لیبرالیسم به انجام نمی‌رسد بلکه این صرفاً یک چهره قدرت جهانی است. در مقابل صورت‌های فرهنگی مقاومت در مواجهه با سلطه نظام جهانی، به امید رهایی، از سوی کسانی صورت می‌گیرد که می‌خواهند با فرهنگ هم‌گرا ساز و جهان‌گیر لیبرالیسم مقابله کنند.³¹

بابی سعید نیز در توضیح چگونگی شکل‌گیری اروپامداری به تأثیرات جهانی شدن اشاره کرده است. او توضیح می‌دهد که به دلیل ازاله شدن ویژگی‌های خاص فرهنگی غربی-اروپایی از چهره غرب و ادعای عام بودن تمدن غرب، غرب خود را به جای امری عام جا زده بود که در فرایند ظهور گفتمانهای رقیب دیگری چون اسلام‌گرایی چهره خاص بودن غرب عریان می‌شود. در واقع به تعبیر وی:

گفتمان اروپامداری تلاشی در جهت مرکز قرار دادن غرب در عالم (یعنی الگوی عام و جهانی) است. اروپامداری، طرح برای احیای مرکزیت غرب است. این طرح تنها زمانی می‌تواند وجود داشته باشد که غرب و مرکز، دیگر هم معنا و مترادف تلقی نشوند.³²

در بحث بابی سعید اهمیت جهانی شدن در این است که به فرایند مرکزیت زدایی از غرب کمک نموده و آن را سرعت بخشیده است.

. . . جهانی شدن وجود گفتمان اروپامداری را الزام می‌کند، زیرا به تضعیف تصورات مرکزیت اقتصادی غرب کمک می‌کند و مرکززدا شدنش را تسریع می‌بخشد.³³

در توضیح سعید دو نکته حایز اهمیت است. نکته اول آن است که تلقی اروپامداری به مثابه یک گفتمان، مستلزم کشف و آشکار سازی خصلت خاص بودن غرب است. در واقع چنان‌که

جیانی واتیمو بخوبی توضیح داده است،³⁴ غرب با ترسیم الگوی کلان و عام پیشرفت در صد تدوین سیر تحول تاریخ برآمده بود که با چنین تلقی همه امور به غرب ختم می‌شد و غرب معیار همه چیز می‌گردید. اما جهانی شدن سبب شده است که چنین ملازمه‌ای برهم خورده و در نتیجه غرب به مرکزی بین مراکز تبدیل شود. در حالی که در وضعیت سیطره غرب امکان تلقی غرب به مثابه مرکزی بین مرکزها نبوده و غرب خود معیار امور تلقی می‌شد.

نکته دوم که در بحث بابی سعید برجستگی دارد، تلقی جهانی شدن به مثابه وضعیتی است که با افول سیطره گفتمان غرب، امکان ظهور گفتمانهای رقیب دیگری نیز فراهم شده است. چنین وضعیتی عملاً با تبدیل فضای جهانی شدن به عرصه حضور و رقابت گفتمانها می‌انجامد. جیانی واتیمو نیز افول سیطره غرب را با پیدایش جامعه ارتباطی پیوند داده است. از نظر وی:

همراه با پایان استعمار گری و امپریالیسم، پیدایش جامعه ارتباطی عامل تعیین کننده‌ای در فروپاشی اندیشه تاریخ و پایان مدرنیت بوده است. در اینجا به نکته دوم بحث یعنی جامعه شفاف می‌رسم. به یاد داشته باشیم که جامعه شفاف با علامت سوال همراه شده است. پیش نهادهای من این-ها هستند: الف) رسانه‌های گروهی نقشی تعیین کننده در پیدایش جامعه‌ی پسامدرن بازی می‌کنند. ب) آنان جامعه پسامدرن را «شفافتر» نکرده‌اند، بلکه آن را پیچیده تر حتی آشفته‌تر کرده‌اند و در نهایت ج) درست همین آشوب نسبی نقطه‌ی امید ما برای رهایی است.³⁵

نظریه چشم اندازه‌های آر جان آپودریا نیز، چنانکه کیت نش آن را گزارش داده است، حاکی



از نگرش چند وجهی به جهانی شدن است. آپادوریا ماهیت ناهمگون فرهنگ جهانی را در مقاله مشهورش با عنوان «گسست و تفاوت در اقتصاد فرهنگی جهانی» تبیین نموده است. به عقیده وی اقتصاد فرهنگی جهانی يك نظم پچیده، مختلط، هم پوشاننده و گسست آفرین است. او برای ترسیم وضعیت جهانی نظریه چشم اندازهها را مطرح می‌کند که طبق آن پنج بعد جریان فرهنگی جهانی وجود دارد: چشم اندازههای تکنولوژیک، چشم اندازههای رسانه‌ای، چشم اندازههای مالی، چشم اندازههای قومی و چشم اندازههای ایدئولوژیک.³⁶ در نظریه آپادورای پیشوند «چشم انداز» حاکی از بازنمایی امور از منظرهای متفاوت است. زیرا:

اینها روابط عینی مفروض نیستند که از هر زاویه دید يك گونه به نظر آید بلکه ساختارهایی هستند که عمیقا به زاویه دید بستگی دارند و بر حسب نوع وضعیت تاریخی، زبانی و سیاسی بازیگران گوناگون نظیر دولت-ملت‌ها، شرکت‌های چند ملیتی، جماعت‌های پراکنده و تشکلهای و جنبشهای فروملی به شدت به جهات گوناگون منحرف می‌شوند... بنا بر این چشم اندازهها اجزای تشکیل دهنده چیزی است که مایلم با گسترش عقاید بندیکت آن را «جهانهای خیالی» بنامم؛ یعنی جهان‌های چندگانه‌ای که بوسیله تصورات تاریخمند اشخاص و گروههای سراسر جهان ایجاد شده‌اند.³⁷

در تحلیلی نهایی از نظریه چشم اندازههای آپادوریا به دلیل نسبت چشم اندازهها، از نظر کیفیت نش‌میان چشم اندازههای پنجگانه آپادورای و نظریه گفتمان نوعی تناظر وجود دارد. او می‌نویسد:

چشم اندازههای آپادوریا بسیار شبیه گفتمانها هستند. آنها کردارهایی اجتماعی‌اند که تنها تا وقتی که برای

بازیگران اجتماعی خاص و موقعیت‌مند معنادار هستند، تولید و بازتولید می‌گردند، به چالش کشیده می‌شوند و تحول می‌یابند. ایده چشم اندازها جای ایده های جامعه شناختی قدیمی تر نظیر ساختارها یا نهادها را گرفته است، به شیوه ای که امکان تحلیل کردارهای اجتماعی زوال یافته و غیر کلیت بخشی را فراهم می‌کند که نه صرفاً عینی و نه صرفاً ذهنی هستند. از این جذب ایده چشم اندازها بیش از آنکه به هر تفسیری از مارکسیسم نزدیک باشد به برداشت پساساختارگرایی از گفتمان نزدیک است. آ پادورای مانند نظریه پردازان گفتمان عقیده دارد که زندگی اجتماعی سراسر فرهنگی است.³⁸

شاید بتوانیم نزدیکترین تعبیر از عرصه نزع گفتمانی را از جهانی شدن در نگرشهای نئومارکسیستهای چون نیکوس پولانزاس بیابیم. او ابتدا در کتاب «قدرت سیاسی و طبقات اجتماعی» به بررسی رابطه طبقات در جامعه و جایگاه دولت پرداخته است. بحث پولانزاس در یک بستر مارکسیستی در باب پرسش از جایگاه دولت مطرح شده است. در آثار مارکس دو تعبیر مختلف از رابطه میان دولت و طبقات اجتماعی مطرح شده است: تعبیر ابزارانگاران و دیگر تعبیر استقلال نسبی.³⁹ بعدها نظریه پردازان مارکسیست سه گونه پیوند میان دولت و طبقات را مطرح کرده اند:

یکی پیوند شخصی، یعنی این که ماهیت طبقاتی دولت از روی پایگاه اجتماعی اعضای آن شناخته می‌شود؛ پیوند ساختاری، به این معنی که ماهیت طبقاتی دولت بر حسب محدودیتهای ساختاری نظام اجتماعی معلوم می‌شود؛ و سوم پیوند سیاسی، به این معنی که طبقه حاکمه در بین نیروهای اجتماعی پر قدرترین گروه است.⁴⁰



هر چند پولانزاس در نخستین اثر خود از منظری ساختارگرایانه رابطه دولت و طبقات را بررسی کرده است، اما در آخرین اثر خود، دولت، قدرت و سوسیالیسم، نظرات ساختارگرایانه خود را تعدیل کرد و بر نقش عمل نیروهای اجتماعی تأکید بیشتری گذاشت.

از چنین دیدگاهی دولت اساساً ساخت نیست، بلکه مجموعه‌ای از روابط است که زیر تأثیر مبارزه طبقاتی شکل می‌گیرد. بنابر این مبارزه طبقاتی در درون دولت نیز تداوم می‌یابد. بنابر این دولت دیگر به عنوان مظهر سلطه طبقاتی تلقی نمی‌شود، بلکه جایگاه وقوع منازعات طبقاتی برای دستیابی به قدرت سیاسی است.⁴¹

بدین سان، در دیدگاه پولانزاس که در سیر تفکرات مارکسیستی هنوز از ادبیات اصلی مارکسیستی استفاده نموده و ثقل اصلی تحلیل خود را بر مبارزه طبقاتی گذاشته است، دولت عرصه منازعه طبقاتی است. با گذر از مارکسیسم و رسیدن به ادبیات پسامارکسیستی، که خود لاکلا و موفه آن را تلویحاً پذیرفته‌اند،⁴² طبقات جای خود را به گفتمانها داده و رقابت طبقاتی در قالب تخاصم گفتمانی مطرح می‌شود. با چنین نگرشی که به عرصه نزاع در کار پولانزاس وجود دارد می‌توان در تحلیل جهانی شدن نیز آن را به کار برد. بدین سان در وضعیت جهانی شدن عرصه تخاصم و رقابت گفتمانها از عرصه محلی یا دولت ملی به عرصه جهانی انتقال می‌یابد.

ج) غلبه لیبرال دموکراسی و نقطه همسویی و اشتراک بین دو تلقی

به رغم دوگانگی در دو تلقی مذکور از تحلیل گفتمانی جهانی شدن به نظر می‌رسد در برخی نتایج تحقیق می‌توان مشترکاتی را بین دو تلقی یافت. البته چنانکه گذشت تلقی دوم مزا یا و توان توضیح دهندگی بیشتری دارد.

مهم‌ترین هم‌سویی دو تحلیل را در این نکته می‌توان یافت که در هر دو تلقی عملاً بر گفتمان مسلط تأکید می‌شود. اگر ما بخواهیم جهانی شدن را بر اساس این دو تلقی مد نظر قرار دهیم در نهایت یک گفتمان مسلط شناسایی خواهد شد. چه آنکه لیبرال دموکراسی را در شرایط کنونی محتوای جهانی شدن بدانیم و چه لیبرال دموکراسی را یکی از گفتمان‌های موجود اما مسلط در وضعیت نزاع گفتمانی در عرصه جهانی شدن بدانیم، در هر دو تلقی بر محوریت و نقش مسلط صیغه لیبرال دموکراتیک جهانی شدن خواهیم رسید.

از این رو در بررسی ارتباط و تعامل گفتمان‌هایی چون اسلام‌گرایی با جهانی شدن نیز ما می‌بایست به چگونگی تعامل با گفتمان مسلط در عرصه جهانی بپردازیم. اسلام‌گرایی عملاً در دو سده اخیر با مدرنیته غربی به چالش پرداخته است و اینک «غیر» آن گفتمان لیبرال دموکراسی می‌باشد. طبق تلقی نخست و در صورتی که صیغه گفتمان واحد جهانی شدن را همان لیبرال دموکراسی بدانیم، نزاع و تخصم گفتمان اسلام‌گرایی با لیبرال دموکراسی در قالب گفتمان جهانی شدن تداوم می‌یابد. یعنی عملاً گفتمان اسلام‌گرایی در برابر چهره جدیدی از لیبرال دموکراسی قرار خواهد گرفت که جهانی شدن می‌باشد.

در صورتی که تلقی دوم را مد نظر قرار دهیم با مرکزیت زدایی از غرب محوری که در لیبرال دموکراسی تبلور می‌یابد، ما عملاً شاهد حضور گفتمان‌های مختلف در عرصه نزاع جهانی هستیم. اما بدیهی است که در شرایط نزاع گفتمانی عصر جهانی شدن نیز توان گفتمان‌ها یکسان نیست و برخی از گفتمان‌ها از سیطره و نفوذ بیشتری برخوردار هستند. در چنین عرصه‌ای لیبرال دموکراسی به عنوان رقیب برتر و اصلی اسلام‌گرایی ظهور می‌کند که سعی می‌کند دیگر

گفتمانها را به حاشیه رانده و سرکوب نماید و گفتمانهای دیگر در قالب گفتمان مقاومت یا به تعبیر تاجیک پادگفتمان ظهور خواهند یافت. اسلام‌گرایی عملاً یکی از پادگفتمانهای مهم و فعال در این عرصه می‌باشد.

4. پایان نزاع گفتمانی و پیروزی حق بر باطل: رویکردی قرآنی

تحلیل گفتمانی جهانی شدن با تلقی آن به مثابه عرصه نزاع گفتمانی، هر چند کارایی بیشتری برای تحلیل شرایط کنونی جهانی شدن دارد، اما فراتر از تحلیل وضعیت موجود جهانی شدن، می‌توان آن را از منظر آینده‌شناسانه مورد نقد و بررسی قرار داد. تحلیل گفتمان در رویکرد موجود پسامدرن خویش نمی‌تواند به دلیل موضع ضد مبنای روانه خویش به تبیین وضعیت کلان اجتماعی بشر بپردازد. نظریه پردازان تحلیل گفتمان تضاد را در عرصه اجتماعی دائمی و همیشگی می‌دانند که به صورت موقت و با تدابیر سیاسی فیصله می‌یابد. آنها برای این امر از دو مفهوم امر سیاسیⁱ و سیاستⁱⁱ استفاده می‌کنند.

شانتهال موفه مفهوم امر سیاسی را از الهیات سیاسی کارل اشمیت به عاریت می‌گیرد. اشمیت عرصه سیاسی را جدال دائمی میان دوست/ دشمن می‌داند. این مفهوم بعدها در آموزه تضاد اجتماعیⁱⁱⁱ به کار گرفته می‌شود. سیاست تلاشی است از سوی کاشنگران اجتماعی برای تثبیت موقت وضعیت و ختم موقت این نزاع دائمی. در راستای عبور از امر سیاسی به سیاست موفه تلاش می‌کند با طرح نظریه دموکراسی رادیکال و پذیرش پایان ناپذیری نزاع دائمی و ترکیب آن با مفهوم مدرن آزادی و برابری، هویت موقتی

i. The political.

ii. Politics.

iii. Social antagonism.

برای شهروندان در عرصه رقابت رسمی سیاسی ارائه نماید. بر اساس این رویکرد شهروندانی که به صورت موقت بر اساس منطق هم ارزی و تفاوت کنار هم آمده‌اند، می‌توانند از شرایط دموکراتیک بهره‌مند شوند. اما چنین شرایطی با بر هم خوردن شرایط موقتا تثبیت شده و شروع نزاع مجدد، از بین خواهد رفت.

پس چنین نگاهی به وضعیت زندگی سیاسی مبتنی بر خصلت پایان‌ناپذیری نزاع است. رویکردهای پسامدرن همچون رویکردهای انسان‌محور مدرن غالباً عرصه انسانی را مستقل از تدبیر فرا انسانی روابط بشری لحاظ می‌کنند. به بیان دیگر این نگرشها نمی‌توانند موقعیت مندی انسان را در دامن خلقت و قوانین خاص آن مد نظر قرار دهند. به تعبیر سنت‌گرایان نگرش پسامدرن همچون نگرشهای مدرن، هر دو به دلیل بریده شدن از فضای قدسی سنت، در حاشیه علم جاویدان متصل به فضای قدسی قدم می‌نهند و در انسان مدرن و پسامدرن به یک میزان دچار تنگناهای فکری و عملی می‌گردد. اگر آن گونه که در نگرشهای هستی‌شناختی توحیدی مطرح است، جهان خالقی دارد که منطق معینی را برای زندگی انسانی تدبیر نموده است و خالق هستی به عنوان تدبیرکننده و پروردگار جهان هستی نیز نگریده‌شده شود، چنین نزاعی نمی‌تواند بی‌هدف، دائمی و تعیین‌کننده باشد.

در منطق قرآن کریم نزاع حق و باطل پذیرفته شده است. حق ثابت است و باطل رفتنی و قابل زوال. خداوند در قرآن کریم داستان حق و باطل را به ماء و زبد تشبیه کرده است. كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (رعد-17). در نگرش قرآن کریم این خداوند است که حق و باطل را به هم زده است. چنانکه علامه طباطبایی در تفسیر المیزان توضیح می‌دهد لزومی به تقدیر

مثل بعد از فعل یضرب نیست. از نظر وی: «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ»؛ یعنی خدا این چنین حق و باطل را اثبات و مشخص می‌کند، همانطور که کف را از سیل و از طلا و نقره و مس جدا می‌سازد. بنا بر این مقصود از زدن حق و باطل به همدیگر يك نوع تثبیت است، و خدا داناتر است. (ترجمه تفسیر المیزان، ج 11، ص: 460)

از دیدگاه قرآن باطل رفتنی است. وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً (اسراء-81). زوال باطل بدان جهت است که اراده الهی بر آن قرار گرفته است. در قرآن کریم این امر به اراده الهی نسبت داده شده است. وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (قصص-5). وراثت صالحان بر روی زمین تعبیر قرآنی دیگری است که در این زمینه مطرح شده است. چنین تدبیری بدان جهت است که از دیدگاه قرآن کریم خداوند پروردگار جهان است و رابطه او با جهان خلقت لحظه به لحظه بوده و خداوند مدبر جهان هستی است و بر آنچه اراده می‌کند قادر و تواناست. نگرش توحیدی خداوند را در کانون جهان هستی قرار می‌دهد، خدایی که بر احوال بندگان کاملاً آگاه بوده و آنها را به امتحان می‌کشد. او در کمین است، هر چند مهلتی به پیروان باطل می‌دهد تا گناه خویش افزون کنند.

با نگرش قرآنی به نزاع گفتمانها در عرصه جهانی شدن، می‌بایست بین گفتمانهای حق و باطل تفکیک نمود. هم چنین چنین نزاعی ابدی نبوده و سرانجام نیکی در انتظار حق گرایان هست و آنان وارثان روی زمین خواهند بود.

نکته بدیعی که از تمثیل قرآنی ماء و زبد به دست می‌آید، آن است که باطلان نیز همانند حق سعی می‌کنند برای خویش ثباتی ایجاد کنند.



چنین ثباتی بی‌شک صوری و کاملاً سطحی است. حق همیشه ثابت و پایدار است، هر چند ایامی کوتاه در ورای هیجان و خدجان باطلها در پس پرده قرار گرفته و پنهان شود. اما هنگامی که حق آشکار شود، دیگر باطلها جایگاهی نداشته و از بین خواهند رفت. چنین تمثیلی را می‌توان به صورت نزاع گفتمانی حق و باطل نیز تصویر کرد. هر چند نگرشهای گفتمانی موجود به دلیل ضد مبنایگرایایی چنین ظرفیتی ندارند، اما می‌توان با بازسازی مجدد آن در یک رویکرد مبنایگرایانه به توضیح نزاع حق و باطل پرداخت. وجه توضیح دهندگی چنین رویکرد بازسازی شده آن است که می‌تواند چگونگی ساخته شدن نظامهای فکری- نظری باطل را در برابر اندیشه حق توضیح دهد. به نظر می‌رسد تا کنون هیچ کدام از رویکردهای موجود نتوانسته است به صورت تفصیلی چگونگی شکل گیری نظامهای معنایی باطل را در برابر حق بخوبی توضیح دهند. این رویکرد قادر خواهد بود تا با برجسته ساختن نزاع حق و باطل، فلسفه باطل اندیشی را آشکار سازد.

بدون تردید در رویکرد قرآنی به نزاع حق و باطل، حق جاودانه خواهد بود. از این منظر پایانی برای نزاع گفتمانیها وجود خواهد داشت و حق صبغه‌ای جهانی خواهد یافت. اگر نزاعهای حق و باطل در طول تاریخ محلی بوده، سرانجام تاریخ با رویارویی و مصاف فرعونیان و مستضعفان همراه خواهد بود و اراده الهی مستضعفان را بر زمین حاکم خواهد کرد و به فرعونیان و باطل پرستان آنچه را از آن می‌ترسیدند، نشان خواهد داد. این رویکرد با جهانی شدن حق به پایان نزاع گفتمانیهای حق و باطل می‌رسد. بر اساس این رویکرد، جهانی شدن می‌تواند خود به جهاتی چشم اندازی از فرج و سرانجام نیک پیروزی حق بر باطل باشد.

نتیجه گیری

جهانی شدن همانند تحلیلهای گفتمانی در محافل علمی بحث جدیدی است. هر چند جهانی شدن مورد توجه بسیاری از محافل علمی بوده است و از رهیافتهای مختلفی مورد بررسی قرار گرفته است، اما تحلیلهای گفتمانی برخلاف آن، شیوع چندانی نیافته است. تحلیلهای گفتمانی محصول چرخش پسامدرن در دانش غرب است و در نتیجه بسیاری از دانشمندی که به دانش مدرن غربی وفادار هستند، بدان علقه چندانی ندارند.

تحلیل گفتمانی در قرائتهای مختلف خود در نیمه دوم قرن بیستم مبتنی بر مبانی نسبی-گرایانه بوده است. هر چند از این منظر لازم است در باب تحلیلهای گفتمانی تأمل جدی صورت پذیرد، اما با تحفظ بر چنین بحث معرفت شناختی- روش شناختی می توان از آن در تحلیل برخی از پدیده های سیاسی- اجتماعی استفاده کرد. یکی از مواردی که بسیار مناسب برای تحلیل گفتمانی خود جهانی شدن می باشد. البته تحلیلهای گفتمانی قرائتهای مختلفی دارد که تحلیل گفتمان لاکلا و موفه یکی از مناسبترین قرائتهای آن در بررسی پدیده های اجتماعی است.

جهانی شدن عملاً از منظر تحلیل گفتمانی مورد بررسی اجمالی قرار گرفته است. هر چند برخی از گفتمان جهانی شدن سخن گفته اند، اما نوشتار حاضر تلاش نمود رویکرد دیگری به تحلیل گفتمانی جهانی شدن داشته باشد. از نظر نوشتار حاضر جهانی شدن چیزی جز بسط عرصه تعامل و نزاع گفتمانها نیست. چنین تجربه ای خود ناشی از گسترش تکنولوژی های ارتباطی و فراهم شدن ارتباط و تعامل میان گفتمانهاست. اگر در گذشته گفتمانها عمدتاً

در عرصه‌های محلی- ملی با هم تعامل برقرار می‌کردند، جهانی شدن چنین تعاملی را به عرصه جهانی بسط داده است.

نزاع گفتمانها از منظر تحلیلهای گفتمانی امری ابدی است. نادیده گرفتن مخلوق بودن جهان هستی و تدبیر حاکم بر آن از سوی منشأ جهانی هستی، موجب شده است سرانجامی برای این نزاع در نظر گرفته نشود. از منظر توحیدی و با ال‌هام از آیات قرآنی چنین نزاعی سرانجام به پایان خواهد رسید و حق در گستره‌ای جهانی بر جهان حاکم خواهد شد. ضعف مبنایی تحلیلهای گفتمانی سبب می‌شود تا چنین سرانجام نیکویی برای جهان مورد غفلت قرار گرفته و تحلیل‌گر گفتمانی در هیاهوی نزاع گفتمانها خود در ابهام باقی بماند.

1 Jorgensen, Marianne & Philips, Louise, 2002, **Discourse Analysis As theory & method**, London, Sage Publications, 2002.

2. دیوید هوارث، گفتمان، در: دیوید مارش و جری استرکو، **روش و نظریه در علوم سیاسی**، امیر محمد حاجی یوسفی (تهران، دانشکده مطالعات راهبردی، 1378) ص 198.

3. Howarth, David, **Discourse**, Buckingham, Open University Press, 2000.

4. دیوید هوارث، **پیشین**، ص 205.

5. Laclau, Ernesto, **Discourse**, in R. E. Goodin and P. Pettit (eds), **A Companion to Contemporary Political Philosophy**. Oxford: Blackwell, 1993.

6. Laclau, Ernesto, **New Reflections on the Revolutions of Our Time**, London, Verso, 1990.

7. Lacula: op. cit, 28.

8. Jorgensen, 2002: 28.

9. دیوید هوارث، **پیشین**، ص 163.

10. Laclau, Ernesto & Mouffe, Chantal, **Hegemony & Socialist Strategy**, London: Verso, 2nd Ed, 2001.

11. Rorty, Richard. **Contingency, Solidarity, & Irony**, Cambridge, Cambridge University press, 1989.

12. Fairclough, Norman, **Language & Power**, London, Longman, 2nd ed, 2001.

13. رولند رابرتسون و خندکر، حبیب حق، «گفتمانهای جهانی شدن: ملاحظاتی مقدماتی». مسعود مظاهری، در: **ارغنون**، ش 24، تابستان 1383، ص 63.

14. محمدرضا تاجیک، «جهانی شدن و هویت»، در: **رهیافتهای سیاسی و بین‌المللی**، ش3، تابستان 1381.

15. گیدنز، 1380: 211.

- 16 . عبدالقیوم سجادی، «تحلیل گفتمانی جهانی شدن»، در: فصلنامه **علوم سیاسی**، ش 28، زمستان، 1383.
- 17 . محمدرضا تاجیک، 1381، ص 17.
- 18 . همان، ص 22.
- 19 . کیت نش، محمدتقی دلفروز، **جامعه شناسی سیاسی معاصر**، (تهران: انتشارات کویر، 1380) ص 96.
- 20 . همان، ص 96.
- 21 . سید عبدالعلی قوام، **جهانی شدن و جهان سوم**، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، 1383) چ 2، ص 255 - 256.
- 22 . Jorgenson & Philips, 2002:4
- 23 . Mouffe, Chantal, "Democratic Politics and the Question of Identity", in: John Rajchman (ed.), **The Identity in Question**, New York, Routledge, 1995.
- 24 . محمد رضا تاجیک، **گفتمان، پادگفتمان و سیاست** (تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، 1383)، ص 94.
25. Laklau & Mouffe, 2001:xvi-xvii.
- 26 . کیت نش، **پیشین**، ص 97.
- 27 . یان شولت، **نگاهی موشکافانه به پدیده جهان شدن**، مسعود کرباسیان، (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1382) ص 7 - 8.
- 28 . Laklau & Mouffe, 2001: xvi-xvii
29. Rupert, Mark, **Ideologies of Globalization**, New York: Routledge, 2001.
30. Ibid, 2001, p, 51.
31. باری اکسفورد، **نظام جهانی، اقتصاد، سیاست و فرهنگ**، ترجمه حمیرا مشیرزاده، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، 1378) ص 78.
- 32 . بابی سعید، **هراس بنیادین: اروپامداری و ظهور اسلامی گرایی**، ترجمه غلامرضا جمشیدیها و موسی عنبری، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، 1379) ص 148 - 149.
- 33 . همان، ص 148 - 149.
- 34 . جیانی واتیمو، «پست مدرن چیست؟»، در: مانی حقیقی (ویراستار)، **سرگشتگی نشانه ها** (تهران: نشر مرکز، 1374) ص 53.

-
- 35 . همان، ص 55.
36 . کیت نش، ص 115.
37 . همان.
38 . همان.
39 . حسین بشریه، *جامعه شناسی سیاسی* (تهران: نشر نی، 1381) چ 8، ص 39.
40 . همان.
41 . همان.
42 . Laclau & Mouffe, 2001:IX.